

تکبرگی راه کارگر

روزنامه سیاسی هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) سردبیر: ارژنگ بامشاد جمعه ۱۲ بهمن ۱۳۸۰ - ۱ فوریه ۲۰۰۲ شماره ۱۳۹

بیانیه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
در بیست و سومین سالگرد انقلاب بهمن

انقلابی دیگر در راه است !

دولت‌های ستم‌گر، داوطلبانه کنار نمی‌روند، و برای حفظ قدرت سیاسی که ضامن امتیازات و ثروت‌هایشان است، اگر عوام‌فریبی کار ساز نشد، به هر خشونت و بربریتی دست می‌زنند.

در سال‌های اخیر، ما با هر امکان قانونی و به هر شیوه مسالمت آمیز، به بالائی‌ها حالی کردیم که از وضع موجود، به تنگ آمده‌ایم و این رژیم را نمی‌خواهیم. اما آن‌ها هم با توسل به قانون و بی‌قانونی به ما حالی کردند که به هیچ قیمت حاضر به رها کردن قدرت نیستند. از وقتی که دریافتیم که همه راه‌ها و روش‌های قانونی برای پی‌گیری مطالبات برحق ما نه فقط با سد جناح قانون شکن و فاشیست حکومت، بلکه حتا با سد خود قانون و نیز با سد جناح موسوم به 'اصلاح طلب' هم مسدود شده است، راهی جز نافرمانی مدنی در این 'جامعه' مدنی' برپایمان باقی نمانده است. حالا دیگر دست اصلاح طلبان حکومتی هم رفته است و همه داریم می‌بینیم که هرچه بن بست رژیم اسلامی قطعی‌تر می‌شود؛ هرچه تلاش حاکمان برای پائین آوردن توقعات ما به سنگ می‌خورد و مبارزات طبقاتی و سیاسی ما گسترده‌تر می‌شود، جناح‌های متخاصم حکومت در توسل به خشونت علیه ما، به تفاهم و هم‌آهنگی بیش‌تری می‌رسند و متحدتر عمل می‌کنند. همه می‌بینیم که چگونه امروز هر تجمع، راه‌پیمایی، تحصن و فریاد ما که برای سیاس و ستایش از رژیم نباشد، از سوی دولت 'اصلاح طلب' و مدعی 'جامعه مدنی'، غیرقانونی و مستوجب **بقیه در صفحه ۲**

درباره مشخصات و پی‌آمدهای جنبش معلمان

در صفحه ۲

تقی روزبه

چگونه باید جنبش ضد استبدادی جهت‌گیری دموکراتیک بخود بگیرد؟

در صفحه ۴

محمدرضا شالگونوی

بیست و سه سال از انقلاب بهمن می‌گذرد. ما مردم ایران نه تنها به آزادی، دموکراسی، رفاه و برابری نرسیده‌ایم، بلکه به اختناق، سرکوب، بی‌حقی، بی‌عدالتی، و فقر و فلاکتی بمراتب بیشتر از آن‌چه در رژیم شاه منجر به انقلاب شد، گرفتار آمده‌ایم. اگر در سال‌های اول پس از انقلاب، اکثر ما توده‌ها هنوز متوجه نبودیم، اما حالا دیگر سال‌هاست همه ما دریافتیم که انقلاب بزرگ و پرشکوه‌مان بخاطر رژیمی اهریمنی که از خود بیرون داد، بر سر راه رفت. سال‌هاست شاهد آتیم که این اهریمن پلشت، جز با استبداد، تاریک اندیشی، تبعیض، زندان، شکنجه، اعدام، سنگسار، دست و پا بریدن، شلاق زدن، تروریسم دولتی، استثمار، غارت و فساد، نمی‌تواند دوام بیاورد.

ثابت شدن اصلاح ناپذیری این رژیم با شکست اصلاح طلبان از یک سو، و ناممکن بودن چشم پوشی ما از آزادی و حقوق پای‌مال شده‌مان از سوی دیگر، اجتناب ناپذیری یک انقلاب دیگر را گواهی می‌دهند.

اما حکومت، سبب نیست که وقتی کرم خورده شد و گندید، خود به خود بیافتد. طبقات و

میدان اصلی این جنگ- با دشواری‌های غیرقابل پیش‌بینی روبرو می‌سازد. تصادفی نیست که از همین آن برای ما می‌خواهند دولت جای‌گزین بترانند، تصادفی نیست که هم زمان، می‌کوشند در ایران نیز مانند افغانستان، سلطنت را به عنوان پرچم نجات کشور از تاریک‌اندیشی قرون وسطایی، به میدان بیاورند. اما مساله این است که برانداختن طالبان ایران، ناگزیر، مسایل بسیار پیچیده‌تری به وجود خواهد آورد تا براندازی طالبان افغانستان. بنابراین، بعید نیست بخواهند، یا درعمل ناگزیر شوند، مصیبت عراق را در ایران نیز تکرار کنند.

هشیار باشیم و نگذاریم ایران را به عراق دوم تبدیل کنند! مردم ایران باید صدای مستقل خود را به گوش جهانیان برسانند. این کار از طریق مبارزه مستقل و آگاهانه علیه جمهوری اسلامی، از طریق سگر بندن مدنی و سیاسی هر چه گسترده‌تر برای پایه‌ریزی دموکراسی، و از طریق مخالفت با هر نوع مداخله قدرت‌های جهان‌خوار در مسایل سرنوشت ساز مردم ایران، امکان پذیر است.

هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۱۲ بهمن ۱۳۸۰ - ۱ فوریه ۲۰۰۲

اعلامیه هیئت اجرایی سازمان کارگران
انقلابی ایران (راه کارگر)

به مناسبت سخنان جرج بوش
نگذاریم ایران را به عراق دوم
تبدیل کنند!

سخنان جرج بوش در نشست مشترک کنگره امریکا را باید نوعی اعلان جنگ علیه جمهوری اسلامی تلقی کرد. لحن تند و تاکیدات بوش تردیدی باقی نگذاشت که حکومت امریکا مداخله - و حتی مداخله نظامی - در ایران را به صورت یک مساله مشخص بررسی می‌کند. و این نمی‌تواند برای ایرانیان، و مخصوصاً برای طرفداران دموکراسی و حق حاکمیت مردم در کشور ما نگران کننده نباشد، به دو دلیل: نخست- این که امریکا نه تنها خواهان دموکراسی در ایران نیست، بلکه یک ایران برخوردار از دموکراسی را تهدیدی علیه منافع خود در منطقه خاورمیانه می‌داند. دوم- این که هر نوع مداخله خارجی در ایران نقداً جنبش نوپای ضد استبدادی مردم ایران را خفه خواهد کرد.

تجربه "جنگ خلیج" و محاصره عراق در یازده سال گذشته، شاهدی زنده از جهمی است که امریکا در "جنگ برای آزادی" می‌تواند بپا کند. در طول یازده سال گذشته، به بهانه مبارزه با حکومت صدام حسین، تمامی یک کشور را به معنای واقعی کلمه، به نابودی کشیده‌اند و میلیون‌ها کودک معصوم عراقی را نشکفته به کام مرگ فرستاده‌اند تا حکومت‌های دودمانی خلیج فارس بتوانند، بدون احساس خطر، به کمک نظم و نهادهای قرون وسطایی‌شان، از منافع "دنای آزاد" پاسداری کنند. همین فاجعه می‌تواند در ایران نیز تکرار شود.

تردیدی نیست که جمهوری اسلامی یک رژیم تروریست و تروریست پرور است، اما تروریسم جمهوری اسلامی نه تازه آغاز شده و نه این رژیم، اکنون در وضعیتی است که بتواند در بیرون از مرزهای کشور فعالیت‌های تروریستی اش را تشدید کند. پس باید دید چه چیزی حکومت امریکا را - که دو دهه تمام این رژیم را تحمل کرده و حتی گاهی در پی بده‌وبستان‌هایی با آن بوده - وادار کرده است که ناگهان آن را یکی از "خطرناک‌ترین رژیم‌های دنیا بنامد و مقابله فوری با آن را در دستور کار خود قرار بدهد؟ برای پاسخ به این سوال باید قبل از همه به جنبش ضد استبدادی مردم ایران نگاه کرد که با آهنگی شتابان درحال گسترش است و اگر بتواند قوام یابد و سگر بندن‌های خود را محکم‌تر سازد، به آسانی قابل کنترل و دست کاری نخواهد بود. حقیقت این است که نه جمهوری اسلامی، بلکه چشم انداز سرنگونی آن به وسیله یک جنبش دموکراتیک توده‌ای است که "جنگ دائمی" بوش را در خاورمیانه - یعنی

درباره مشخصات و پی‌آمدهای جنبش معلمان

تقی روزبه

وقوع اعتراضات گسترده معلمان، یا به عبارت دقیق‌تر جنبش معلمان، از زوایای گوناگون حاوی نکات و ملاحظات بسیار مهم و بدیعی است که بعضاً حتی می‌تواند حامل رگه‌های غنی باشد برای یافتن پاسخ به سوالات انباشته شده مربوط به چگونگی فریافت جنبش توده‌ای از معضلات ساختاری کنونی خود. در این جا نگاهی داریم به پاره‌ای از مشخصات جنبش معلمان:

۱- به حرکت درآمدن آن‌چه که حتی روزنامه‌های رژیم ناچار شده‌اند از آن به عنوان یک جنبش صنفی-سیاسی و یک چالش بزرگ سخن گویند و در مورد پی‌آمدهای آن هشدار دهند، گویای به پایان رسیدن قطعی دوران خوشی است برای بالائی‌ها که در آن غالباً (و نه البته مطلقاً) خواست‌ها و مطالبات با وساطت دستگاه‌ها و نهادها و تشکلات و یا موسسات دولتی و شبه دولتی و روزنامه‌ها و یا از طریق انتخابات و... مطرح می‌شده است. این‌که به عنوان شریک حاکمیت، هم ابزارهای کلانی چون قوه مقننه و مجریه را به دست داشته باشند و هم برای توجیه "بی‌کفایتی" خود ادای ایپوزیسیون را درآورند و یا تمامی نهادهای "غیرانتخابی" را تصاحب کنند و حریف خود را مسبب بوجود آمدن همه مشکلات و ناکامی‌ها قلم دادکنند، اینک بیک‌سان، جادو و فریبندگی خود را از دست داده است. حالا دیگر این جادو به گذشته تعلق دارد. دو شعار "آخوند خدائی می‌کند مردم گدائی می‌کند، مجلس بی‌لیاقت، تسلیت تسلیت" بیک‌سان کل حکومت را مخاطب قرار می‌دهد و در همان حال شعار مکمل این دو، "معلم به پاخیز وقت عمل رسیده است"، در شکل یک حرکت خودجوش و خودپوی ده‌ها هزار نفری، حضور غافل‌گیرانه خود را به نمایش می‌گذارد. به حرکت درآمدن بخشی از نیروی میلیونی معلمان-که هنوز بخش کوچکی از نیرو و ظرفیت واقعی خود را به نمایش گذاشته است، و تجزیه و تحلیل نحوه شروع و ادامه اعتراضات و شعارها و مطالبات مطرح شده، هم از نظر کمی (انباشت مطالبات) و هم کیفی (گره خوردگی‌اش با مطالبات کلان و لاجرم ضرورت تغییرات بزرگ)، همان‌گونه که زحمت‌کشان کشورمان، در مسیری قرار گرفته‌اند که دیگر آهنگ حرکت خود را نه با خواست و ریتم بالائی‌ها، بلکه مستقیماً از طریق زبان و مارش خود بیان می‌دارند. دولت مدعی پاسخ‌گو، برای نخستین بار خود را در برابر جنبش بالقوه میلیونی و نیرومندی غافل‌گیر

دنباله از صفحه ۱ انقلابی دیگر در راه است!

سرکوب اعلام می‌شود و ما را به خاک و خون و به بند و زنجیر می‌کشند. ما تا جایی که ممکن بود نشان دادیم که خواهان خشونت نیستیم و انقلاب را خشونت نمی‌دانیم. اما حکومت بالاخره راه تحمیل خشونت به جامعه را برگزیده است. «آنکس که یاد می‌کارد، توفان درو خواهد کرد»!

رژیم اسلامی با قوه قهریه و با توسل به خشونت عریان در خیابان‌ها به تظاهرات مسالمت‌آمیز ما جواب می‌دهد تا فریاد حق‌طلبی ما را با خون در گلو خفه کند. ما که چاره‌ای جز ادامه مبارزه نداریم، در تداوم مبارزه مبتنی بر نافرمانی مدنی، پیش از هر چیز به عزم قاطع برای رهایی؛ به متشکل شدن؛ به هم‌پشتی، و به هم پیوستگی صفوفمان احتیاج داریم. ما به بزرگ‌ترین جسارت‌ها، به فداکاری‌های دشوار، و به از جان گذشتگی‌های بسیار برای مقابله با خشونت دولتی نیاز داریم. وقتی که حکومت نظامی شاه، تجمع بیش از چهار نفر را ممنوع کرد تا ما را از وحشت زمین‌گیر کند، ما با تظاهرات چهار میلیون نفره در تهران، حکومت نظامی را به مترسکی مضحک تبدیل کردیم. چهار نفر را می‌شد گرفت یا کشت؛ چهار میلیون نفر را نمی‌شد! با به میدان آمدن اتحاد و بی‌باکی توده‌ای است که «توپ، تانک، مسلسل، دیگر اثر ندارد». این یکی از مهم‌ترین درس‌های انقلاب بهمن در مقابله با خشونت دولتی بود.

اما تنها با بی‌باکی نمی‌توان رژیم را از ادامه خشونت بازداشت. حال که رژیم اسلامی آشکارا به ما اعلان جنگ می‌دهد، باید خودمان را به همه ملزومات درهم شکستن ماشین سرکوب رژیم مجهز کنیم؛ زیرا که زور را فقط با زور می‌شود به زانو درآورد. این، یکی از درس‌های بزرگ انقلاب بهمن بود؛ و ما با اعتصاب عمومی سیاسی، و قیام مسلحانه بیست و دوم بهمن توانستیم همه قدرت‌ها و قلدری‌های رژیم شاهنشاهی را فلج کنیم و کار رژیم ستم‌شاهی را یک‌سره سازیم.

در انقلاب بهمن، شعار می‌دادیم: «زیر بار ستم، نمی‌کنیم زندگی!». امروز در حالی که همین شعار را تکرار می‌کنیم، از خود می‌پرسیم: چرا بعد از انقلاب، زیر بار ستم سیاسی، جنسی، طبقاتی، ملی و مذهبی بمراتب شدیدتری از پیش رفتیم؟!

چون ما قدرت را از یکی گرفتیم، و به یکی دیگر سپردیم؛ از اقلیتی گرفتیم، به اقلیت دیگری دادیم. اما بازگشت ناپذیری ستم‌ها، تنها در صورتی قابل تضمین است، که ما توده‌دها میلیونی زنان و مردان کارگر و زحمت‌کش، قدرت را بگیریم، و به هیچ رهبر و حزب و گروه، و به هیچ ناجی و نایب و فرشته‌ای نسپاریم. انقلاب حقیقی این خواهد بود که از این پس، دست رد بر سینه هر نوع قیم و قیمومت برزنیم و از پیکار برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، نه برقراری یک «حکومت مردمی»، بلکه حکومت خود مردم را در نظر داشته باشیم. وقتی خودمان بر خودمان حاکم باشیم، هیچ‌کس نمی‌تواند به ما ستم کند. این، بزرگترین درس از شکست انقلاب بهمن است.

با دستی‌پر از توشه‌های انقلاب بهمن، پیش به سوی سرنگونی جمهوری اسلامی!

کمیته مرکزی

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

یافته است. آری در چند هفته گذشته حادثه‌ای مهم در کشور ما رخ داد. جنبشی با مطالبات و سیمای کمابیش مشخص، با ظرفیت بالای خودگسترانی-هم در صفوف همبسته خود و هم در سطح مطالبات-اعلام موجودیت کرد.

۲- فوران خواست‌ها و مطالبات انباشته شده -که هنوز در مراحل اولیه تکوین خویش قرار دارد- نشان از آن دارد که شالوده حرکت معلمان-به عنوان بخش مهمی از طبقه گسترده و پرشمار مزد و حقوق بگیران جامعه- در این یا آن خواست کوچک -که البته همگی در جای خود مهم هستند و شایسته مبارزه برای دست یابی- نیست بلکه بسیار فراتر از آن است که نظام کنونی ظرفیت پاسخ‌گویی به آن را داشته باشد. زیر فشار قرارگرفتن مجلس و دولت، توسط یک جنبش خودجوش، در سطح کلان بودجه‌بندی (که این در جامعه ما در نوع خود بدیع است) تنها گوشه‌ای از ابعاد خواست این جنبش را بیان می‌کند. نگاهی به یکی از پلاکاردهای در دست معلمان -که در آن می‌گوید "وزیر محترم تعاون ۲۲ سال است که فروشگاه فرهنگیان به یغما رفته است..." گویای انباشت نفرت ۲۲ ساله اینان از نظام جمهوری اسلامی -مستقل از این یا آن جناح- است. و همین مساله گواهی بزرگی است بر عمق و اصالت این جنبش نسبت به ادعاها و تلاش‌های هرکدام از جناح‌ها در این رابطه.

۳- تاکتیک‌ها و شیوه‌های مورد استفاده جنبش خودپوی معلمان نیز به نوبه خود در برگزیده نکات درخشانی است که در زیر به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

*- بهره‌گیری از تشکلات قانونی برای به حرکت درآمدن و فراتر رفتن از آن‌ها موجب خلق پدیده بدیعی شده است که در انطباق با مختصات عمومی مرحله‌گذاری است که جنبش عمومی در آن بسر می‌برد. اگر توجه داشته باشیم که کل جنبشی که دو روز پیش فضای سیاسی تهران را تحت الشعاع خود قرار داد و بسیار بیش‌تر از آن‌چه که تصویری رفت همه را غافل‌گیر کرد، پیشاپیش غیر قانونی اعلام شده بود، آن‌گاه به اهمیت عنصر نافرمانی مدنی در شکل‌گیری این حرکت پی خواهیم برد.

*- ترکیب تحسن و تظاهرات خیابانی، برای مطرح ساختن خواست‌ها و شکستن دیوار سانسور و ایجاد میدان مانور سیاسی و جلب حمایت دیگر اقشار مردم، از نکات بدیع دیگر تاکتیک جنبش معلمان است. همان عاملی که مبادرت به آن کروی را ناچار ساخت که به خواست ملاقات با نمایندگان معلمان تن بدهد و سرانجام نیز علی‌رغم تمامی تلاش‌های دست اندرکاران و هشدارهای بازدارنده مقامات تأمینی و نیز اقدامات بازدارنده نیروهای انتظامی در خیابان‌ها جاری گردید.

*- ریز کردن و به اصطلاح زمینی و ملموس نمودن شعارها، که در نوع خود بقیه در صفحه ۳

دنباله از صفحه ۲ درباره مشخصات و پی‌آمدهای ...

از شفافیت بالایی برخوردار است، و به‌کاربردن ابتکاراتی چون تهیه آفیش و پلاکارد از قبض‌های حقوقی حقیرانه معلمان، به‌کارگیری همه این‌ها به‌هم‌راه انبوهی از شعارهای افشاگرانه و برخاً شعارهای گزنده و طنزآمیز، گوشه دیگری از ظرفیت تاکتیکی این جنبش را به نمایش گذاشت.

*- اعلام پیشاپیش زمان و شکل حرکت بعدی درجین اعتراضات کنونی، و سازمان‌دهی اعتراضات براساس ادامه کاری آن- که غالباً فقدان آن یکی از نقیصه‌های مهم اعتراضات اجتماعی دیگر لایه‌های زحمت‌کش را تشکیل می‌داده است- از نکات بارز دیگر این اعتراضات است.

۴- هم‌آهنگ سازی حرکات و تحصن‌های معلمان در برخی از دیگر نقاط کشور، نظیر اصفهان، بوی‌ر احمد، زنجان، ملایر، خرم‌آباد، کرمانشاه، و... و صدور اطلاعیه‌های حمایتی، شرکت و حضور معلمان شماری از شهرهای دیگر در تحصن و راه‌پیمایی بزرگ معلمان تهران، جملگی نشان از ظرفیت حرکت و تشکلیابی سراسری جنبش معلمان و نیز آگاهی معلمان به این ظرفیت خویش است.

با این وجود باید اضافه کرد که دسته‌بندی خواست‌ها و قرار دادن هرکدام در جای خود و تفکیک مطالبات بنیادی از مطالبات دارای اهمیت کم‌تر از یک سو و شفاف سازی مطالبات سیاسی و آن‌چه که تحت عنوان تغییرات و یا اصلاحات در دستگاه آموزشی خوانده می‌شود (و بی‌گمان مبارزه بی‌امان با نهادهای تربیتی-جاسوسی در تمامی سطوح دستگاه‌های آموزش و پرورش و حاکمیت دین و مذهب بر آموزش در رأس آن‌ها قرار دارد)، فشرده ساختن صفوف تمامی فرهنگیان دارای منافع و هدف‌های مشترک، چه کارمندی و چه آموزشی، در جای خود از اهمیت بسیاری برخوردار است.

۵- حضور نمادین دانش‌آموزان در تجمعات و تظاهرات اخیر، با توجه به آن‌که هم‌واره تعطیل کردن مدارس و کشاندن دانش‌آموزان به صحنه تظاهرات، یکی از شعارهای معلمان را تشکیل می‌دهد، حاوی پیام مهمی بود. و این را نیز باید اضافه کرد که اقدام به چنین آکسیون‌های مهمی از سوی معلمان خود در عمل معنایی جز تعطیل کردن غیر رسمی مدارس- البته در سطح معینی- ندارد. به‌رحال پدیده پیوند جنبش معلمان با جنبش دانش‌آموزان (و جوانان)، دارای زمینه‌های واقعی و عینی بوده و نباید آن را صرفاً یک شعار صرف و تجریدی تلقی کرد.

۶- مطرح شدن شعارهای «معلم! معلم! اتحاد! اتحاد!»، «معلم! دانشجو! اتحاد! اتحاد!»، «معلم! کارگر! اتحاد! اتحاد!»، نیز به‌خوبی ضرورت پیوند این بازوی جنبش زحمت‌کشی را با سایر لایه‌های جنبش زحمت‌کشان و کارگران نشان می‌دهد. اقدام به یک حرکت نمادین بزرگ، یعنی حرکت به سمت دانشگاه تهران و دادن شعار «معلم دانشجو اتحاد اتحاد»، در برابر درهای بسته دانشگاه-که حتماً جنبش دانشجویی در حال فترت و بی‌تحرك کنونی را باید غافل گیر

و حتی تا حدودی شرم‌سار ساخته باشد- به خوبی خلعت خودپو و خودگستری این جنبش و وقوف به نقش خود به عنوان- حداقل بخشی از نیروی اتصال‌دهنده برخی حلقه‌های جنبش‌های اجتماعی را- به نمایش می‌گذارد. حتی که اگر در این‌جا نخواهیم از ظرفیت‌های بالقوه هم‌زمانیک این نیروی اجتماعی سخن به میان آوریم.

در همین جا باید اضافه کنیم- و این البته جای بسی خوشحالی است- که در جامعه معاصر ما، شاید برای نخستین بار باشد که یک قشر اجتماعی گسترده‌ای هم‌چون معلمان به ایفای نقش پیش‌رو پرداخته و دانشجویان را مخاطب قرار می‌دهند. بی‌تردید بیداری معلمان و انتقال این بیداری به داخل جامعه، از طریق برپائی یک جنبش بالقوه میلیونی، تأثیرات مهمی در ترسیم آن‌چه که بحران پراکندگی و فقدان حلقه‌های اتصال بخش‌های مختلف جنبش مردم با یک‌دیگر نامیده می‌شود، بجا خواهد گذاشت.

۷- بدیهی است که جناح‌های حکومتی، هرکدام تلاش بسیاری را به کار گرفته و می‌گیرند تا ضمن کنترل جنبش معلمان- مثل هرجنبش دیگری- از آن به سود اهداف خویش و علیه حریف خود بهره گیرند. و در همین رابطه شاهد بودیم که به‌ویژه جناح اصلاح طلب رژیم تلاش وسیعی را چه به‌صورت آشکار- اعم از قانونی و پلیسی و تأمین و چه در پشت پرده- برای متوقف کردن حرکت معلمان به کار گرفت. با این وجود علی‌رغم غیرقانونی اعلام کردن آن توسط مقامات دولتی، و اعلام عدم شرکت تشکلی‌های وابسته به خود، حرکت اعتراضی روز سه‌شنبه ۲ بهمن ۸۰ با ابعاد به مراتب بزرگتری نسبت به چند هفته گذشته شکل گرفت و نشان داد که دامنه نفوذ اصلاح طلبان در این جنبش تاچه حد است. از سوی دیگر تمامی قرائن موجود نشان دهنده آن‌ست که نفوذ جناح تمامیت‌خواه در این جنبش به مراتب از جناح دیگر نیز کمتر است. تا جایی که

روزنامه جمهوری اسلامی در شماره سه‌شنبه‌ی خود از خطر نفوذ معاندین و نفوذی‌های خارج از نظام سخن به میان آورده و به سردمداران رژیم در این رابطه هشدار داده است و روزنامه کیهان نیز صلاح دیده است که گزارش حرکت معلمان را کاملاً نادیده گرفته و آن‌را کوچک‌تر از آن‌چه بود، در لابلای صفحات دیگر خود بگنجانند. آن‌ها به سرعت به خلعت خودجوش و غیرقابل کنترل این جنبش پی‌برده و از نوع شعارها و جهت‌گیری جنبش معلمان نگران شدند. چرا که به نمایش درآمدن پلاکارد فیش حقوقی، شعار «بیت‌المال حیاکن هاشمی را رهاکن!» و یا شعارهایی که علیه صدا و سیما لاریجانی و آقازاده‌ها و ۰۰۰۰۰۰۰ داده می‌شود، جانی برای خوش‌خیالی این سوداگران ممتاز و جاخوش کرده در هرم نظام جمهوری اسلامی باقی نمی‌گذارد.

۸- آن‌چه که روز سه‌شنبه ۲ بهمن قرار بود به‌عنوان جلوه بزرگ هم‌بستگی معلمان و کارگران اتفاق بیفتد، ولی به دلیل توطئه یک طرف و تسلیم طرف دیگر (دستگاه خانه کارگر) از وقوعش ممانعت به عمل آمد، به شکل دیگری اتفاق افتاد:

شورای تأمین شهر تهران، صادرکنندگان فراخوان شرکت کارگران در تحصن معلمان را احضار و بازداشت نمود و تنها بعد از پس‌گرفته شدن فراخوان مزبور توسط دست‌اندرکاران خانه کارگر بود که آنان را آزاد کرد! اما اقدام مزبور هم نتوانست از حضور کارگران کارخانه‌ها در حرکت بزرگ معلمان ممانعت به عمل آورد.

بی‌تردید جنبش کارگری تنها با بیرون کشیدن کامل خود از زیر نفوذ تشکلی‌های دولتی و شبه دولتی، که وظیفه‌ای جز کنترل مبارزات کارگران ندارند، قادر خواهد بود که به وظیفه خطیر خویش در تقویت صفوف زحمت‌کشان همت بگمارد.

دو نتیجه گیری مهم:

اول- حاکمیت استبداد دینی (آن‌هم از نوع ولایت فقیه آن) بر کشور ما در وهله نخست بیش‌ترین حضور تاریک‌اندیشانه و خودکامانه خویش را در عرصه فرهنگی و آموزشی نشان می‌دهد. سقوط سطح زندگی و فلاکت اقتصادی، سطح زندگی معلمان را به‌زیر خط فقر رانده و همین مسأله موجب پیدائی پدیده دو شغلی (معلمی- باقلا فروشی. معلمی- رانندگی و...) شده است، و در واقع از برکت نظام استبداد مذهبی حاکم، پدیده خاصی بنام نیروی کار دوخصلتی (فکری-یدی و یا هر اصطلاح دیگری که بتواند این دو جانبه‌گی را بیان دارد) به وجود آمده است و شاید درنگ بر همین مقوله، گشاینده راز ترکیب توأمان خشم و آگاهی متراکم شده در این قشر زحمت‌کش- که انفجار روشن آن‌را این‌روزها در برابر چشمان خود داریم، باشد. علاوه بر این، قشر گسترده معلمان به دلیل مشخصات ساختاری محل فعالیت خود (مدارس، قرار داشتن در برابر کارفرمائی بنام دولت و نیز سایر عواملی که خارج از حوصله این نوشته است) دارای ظرفیت بالای خود تشکلیابی و خودگسترانی است و دارای زمینه‌های مستعد برای پروراندن افق‌های کلان و تدارک بیداری بزرگ.

دوم- جامعه معلمان به دلیل جایگاه شغلی- طبقاتی خویش در مرکز تلاقی سه عامل استراتژیستیک یعنی بخشی مهمی از نیروی گسترده مزد و حقوق بگیران، دانش‌آموزان (واژ این طریق جوانان و خانواده‌ها) و بالاخره درگیردار مبارزه روزمره با تاریک‌اندیشی و حاکمیت مذهب قرار دارد. و به همین دلیل نفس به حرکت درآمدن آن، در تقویت روند هم‌گرایی و پیوند سه عامل فوق دارای اهمیت است. با این وجود باید اضافه کرد که راه هم‌وار نیست. به‌ویژه پس از به حرکت در آمدن این جنبش و برطرف شدن غافل‌گیری اولیه، حاکمیت تلاش گسترده و وسیعی را، به اشکال بسیار گوناگون، برای به زانو در آوردن و ایجاد تفرقه و تشقت در صفوف آنان به عمل خواهد آورد. گسترش کارزار حمایت از آنان چه در داخل از سوی سایر نیروها و لایه اجتماعی زحمت‌کش و یا روشن‌فکران و چه در خارج از کشور توسط اپوزیسیون و به‌ویژه طرف‌داران کارگران و زحمت‌کشان، بی‌تردید بر ناکامی‌های حاکمیت در بزانو درآوردن آن خواهد افزود. ۳ بهمن ۱۳۸۰

چگونه باید جنبش ضداستبدادی جهت‌گیری دموکراتیک بخود بگیرد؟

محمدرضا شالگونوی

چیزی که در حال حاضر جنبش آزادی‌خواهی مردم ایران را پیش می‌راند، هنوز نیروی نفی است. یعنی ایرانیان در مقیاس توده‌ای بیش از آن که بگویند یا حتی بدانند چه می‌خواهند، می‌دانند و می‌گویند چه نمی‌خواهند. و آن چیزی که نمی‌خواهند، نظام ولایت‌فقیه، دولت مذهبی، و در یک کلام، جمهوری اسلامی است. تردیدی نیست که این نیروی نفی، لازمهٔ حیاتی شکل‌گیری ارادهٔ عمومی معطوف به آزادی است، اما برای رسیدن به آزادی و تأسیس دموکراسی کافی نیست. لاقلاً به تجربهٔ انقلاب ۱۳۵۷ می‌دانیم که براندازی استبداد حاکم ضرورتاً به دموکراسی نمی‌انجامد. بنابراین، مسأله این است که جنبش ضداستبدادی در حالی که گسترش می‌یابد بتواند جهت‌گیری دموکراتیک روشنی پیدا کند. اما هم براندازی استبداد حاکم و هم تأسیس دموکراسی در گرو این است که اولاً- شمار هرچه وسیع‌تری از مردم به اقدامات مستقل و مستقیم سیاسی دست بزنند و ثانیاً- بر مدار خواست‌ها و نیازهای‌شان به طور مستقیم سازمان یابند. این دو نکته باید معیار اصلی طرفداران دموکراسی در ارزیابی تاکتیک‌های مبارزه باشد. از این رو، دربارهٔ هر یک از این دو مختصری توضیح می‌دهم.

۱- ضرورت به میدان آمدن گسترده و گسترش‌یابندهٔ مردم. در واقع هیچ کس منکر این نیست که بدون اقدامات گستردهٔ مردم، نه استبداد مذهبی حاکم را می‌توان برانداخت و نه حتی به عقب‌نشینی واداشت. و ظاهراً همهٔ جریان‌های سیاسی مخالف رژیم می‌گوشتند مردم را به اقدام سیاسی بگشانند. اما مسأله این است که مردم در مقیاس توده‌ای فقط تحت شرایط معینی به اقدام سیاسی مستقیم روی می‌آورند. اکنون در کشور ما این شرایط در حال شکل‌گیری است و پاره‌ای از عناصر اساسی آن همین آلاَن وجود دارد. باید ببینیم چگونه می‌توان این روند شکل‌گیری را تقویت کرد و شتاب داد. در این زمینه، چند نکته از اهمیت اساسی برخوردارند. نخست این که مردم در مقیاس توده‌ای، هنگامی به اقدام سیاسی مستقیم روی می‌آورند که وضع موجود را تحمل‌ناپذیر یابند. آن‌ها در صورتی که کوچک‌ترین امیدی به اصلاح اوضاع داشته باشند، معمولاً از رویارویی با قدرت حکومتی اجتناب می‌کنند. زیرا رویارویی با قدرت حکومتی، مخصوصاً در یک نظام استبدادی خشن، عواقبی دارد که مردم همیشه نمی‌توانند آن را بپذیرند. اکنون در ایران نه تنها اکثریت مردم وضع موجود را تحمل‌ناپذیر می‌یابند و دیگر نمی‌خواهند آن را تحمل کنند، و نه تنها حکومت‌کنندگان نیز دیگر نمی‌توانند به شیوهٔ سابق بر مردم حکومت کنند؛ بلکه هم‌چنین اکثریت قاطع مردم به تجربه دریافته‌اند که در چهارچوب نظام حکومتی موجود، هیچ امیدی به اصلاح اوضاع وجود ندارد.

تصادفی نیست که اکنون اقدامات فراقانونی در میان اکثریت مردم زمینهٔ مساعدی پیدا کرده است و اصلاح‌طلبان حکومتی دیگر نمی‌توانند، مانند چند سال گذشته، با شعار "حاکمیت قانون" و امید به اصلاحات، مردم را بسیج کنند. در این مرحله، جنبش آزادی‌خواهی مردم ایران، اساساً از طریق شورش، علیه قوانین جمهوری اسلامی و زیرپا گذاشتن

بایدها و نبایدهای آن است که می‌تواند قوام و گسترش یابد. دومین نکته این است که هزینهٔ رویارویی‌های مردم با رژیم، در این دورهٔ انتقال به اقدامات فراقانونی، نه تنها کاهش نمی‌یابد، بلکه به احتمال زیاد، افزایش نیز می‌یابد. و مسأله این است که اقدامات مردم را حتی در داغ‌ترین لحظه‌های یک انقلاب سیاسی نیز نمی‌توان صرفاً با روان‌شناسی خشم و برانگیختگی جمعی توضیح داد. تحت هر شرایطی، اگر سرکوب از حد معینی فراتر برود، دامنهٔ مقاومت توده‌ای کاهش می‌یابد و یا حتی نیروی مقاومت درهم می‌شکند. پس سؤال بسیار مهمی که در این مرحله با آن روبرو هستیم این است که چگونه می‌توان هزینهٔ رویارویی با رژیم را در حدی نگه‌داشت که برای شمار وسیع‌تری از مردم قابل تحمل باشد؟ پاسخ این است که در چشم‌انداز کنونی که هزینهٔ رویارویی با رژیم قاعدتاً سنگین‌تر می‌شود، سرشکن کردن آن‌ها در میان شمار هرچه بیشتری از مردم، بهترین راه‌جلوگیری از غیرقابل تحمل شدن آن است. هرچه شمار مردم بیشتر باشد، هزینهٔ سرانهٔ رویارویی با رژیم کاهش می‌یابد. و شمار مردم شرکت‌کننده در رویارویی در صورتی بیشتر می‌شود که هزینهٔ سرانه رویارویی از حد معینی سنگین‌تر نباشد. بنابراین نافرمانی مدنی یعنی شورش مسالمت‌آمیز علیه رژیم و زیرپا گذاشتن بایدها و نبایدهای آن، دست‌کم در شرایط کنونی، مؤثرترین راه توده‌ای کردن مبارزات فراقانونی است. خصلت مسالمت‌آمیز مبارزه، البته به معنای محدودتر کردن افق‌های آن نیست و نباید باشد؛ بلکه برعکس، تضمینی است برای جسورانه‌تر کردن خواست‌های آن و شتاب دادن به گسترش آن. و سومین نکته این است که اقدامات مستقیم مردم، معمولاً، نه با خواست‌هایی بزرگ و انتزاعی، بلکه با مسأله‌ی کوچک و مشخص بی‌واسطه مرتبط با زندگی روزمرهٔ آن‌ها، آغاز می‌شود. چند یا چند ده‌هزار نفر ممکن است تحت شرایطی در مخالفت صریح با ولایت‌فقیه یا شعار آزادی یا سوسیالیسم، دست به اقدام سیاسی بزنند، اما بعید است میلیون‌ها نفر، به مدتی نسبتاً طولانی، با شعارهای مزبور به میدان بیایند. چنین کاری مخصوصاً برای طبقات پائین که اکثریت عظیم جمعیت را تشکیل می‌دهند، بسیار دشوارتر است. بنابراین جنبش کنونی در صورتی می‌تواند به سرعت گسترش یابد و دامنهٔ واقعاً توده‌ای پیدا کند، که به خواست‌های بی‌واسطهٔ بخش‌های مختلف مردم متکی باشد. هم‌اکنون انبوهی از مردم با اعتراض‌ها و خواست‌های بی‌واسطهٔ‌شان هر روزه در مناطق مختلف کشور، دست به اقدام می‌زنند. با تکیه بر همین حرکت‌ها و خواست‌های گوناگون است که جنبش عمومی ضداستبدادی می‌تواند قوام و گسترش یابد. حقیقت این است که بی‌اعتنایی به خواست‌های بی‌واسطهٔ مردم، با هر نیتی که باشد، عملاً به تضعیف جنبش عمومی ضداستبدادی می‌انجامد.

۲- ضرورت سازمان‌یابی مستقل مردم. حرکت‌های پراکنده، واکنشی، زودگذر و صرفاً اعتراضی، هر قدر هم گسترده باشند، راه به جایی نمی‌برند. برای آگاهانه و نقش‌مند کردن حرکت‌های پراکندهٔ کنونی و برای تداوم آن‌ها، مردم به سازمان نیاز دارند. باید توجه داشت که سازمان ضرورتاً به معنای حزب نیست. حقیقت این است که نه سازمان‌یابی معمولاً با —————زیت شروع می‌شود و نه

اکثریت مردم تمایلی به عضویت در احزاب نشان می‌دهند. تردیدی نیست که حزب سطحی بسیار مهم و حتی تعیین‌کننده در سازمان‌یابی سیاسی است؛ اما حزب در صورتی می‌تواند در مقیاس بزرگ، قدرت بسیج و کارآیی سیاسی داشته باشد که به سازمان‌یابی مدنی مردم تکیه داشته باشد و آن را تقویت کند. و سازمان‌یابی مدنی چیزی است که در همین مرحلهٔ کنونی جنبش نیز قابل وصول است و می‌تواند به سرعت ابعاد واقعاً توده‌ای پیدا کند. تنها راه تقدماً ممکن این است که گروه‌های مختلف مردم، بر مدار خواست‌ها و مسائل بی‌واسطهٔ خودشان، دور هم جمع شوند و به صورتی جمعی و سازمان‌یافته اقدام کنند. این تشکله‌ها هرچند در آغاز، ناگزیر، کوچک و زلاتینی هستند، ولی در عمل، سازمان‌یابی مستقل مردم را در ابعاد توده‌ای پایه‌ریزی می‌کنند. این تشکله‌های پایه‌ای ساده، هم‌راه با گسترش مبارزات مردم انسجام می‌یابند و به مردم امکان می‌دهند که نه تنها اقدامات مؤثرتری را برای براندازی جمهوری اسلامی سازمان بدهند، بلکه با شناخت منافع اجتماعی خاص خود، به صورتی آگاهانه‌تر در صف‌آرایی‌های سیاسی بزرگ شرکت کنند و به هوراکش منفع‌ل این و آن تبدیل نشوند.

شرط دیگری که برای جهت‌گیری دموکراتیک روشن جنبش ضداستبدادی مردم ایران اهمیت حیاتی دارد، پذیرش یافتن گفتمان دموکراسی در مقیاس توده‌ای است. حقیقت این است که خواست‌های بی‌واسطهٔ گروه‌های اجتماعی مختلف، به خودی خود، نه ضرورتاً می‌تواند جهت دموکراتیک پیدا کنند و نه حتی به یک جنبش ضداستبدادی صریح، منسجم و سراسری تبدیل شوند. زیرا خواست‌های بی‌واسطهٔ این یا آن گروه اجتماعی، حتی هنگامی که به رویارویی صریح با قدرت سیاسی منتهی می‌شوند، ضرورتاً خصلت سیاسی روشنی ندارند. یعنی طرح این خواست‌ها و حتی برآورده شدن بعضی از آن‌ها، به خودی خود، به رویارویی با قدرت سیاسی یا تجدید سازمان آن نمی‌انجامد. مثلاً سازمان‌یابی کارگران بیکار و حتی اعتراضات کاملاً تند و تیز آن‌ها، به خودی خود، یک اقدام سیاسی ضدحکومتی محسوب نمی‌شود. این خواست‌ها در صورتی می‌توانند خصلت سیاسی پیدا کنند و در جهت دموکراتیک به غلنگ یفتند که از سطح گروهی فراتر بروند و به فرمول‌های سیاسی عمومی تبدیل شوند. چنین کاری از طریق مبارزه برای حق شهروندی برابر امکان‌پذیر است. مبارزه برای حق شهروندی برابر ذاتاً یک مبارزهٔ سیاسی است که تنها در ضدیت با استبداد حاکم می‌تواند شکل بگیرد و بدون دست‌یافتن به یک نظام سیاسی دموکراتیک نمی‌تواند به جایی برسد. بنابراین نقش جریان‌های سیاسی در شکل و صیقل دادن و جانداختن خواست‌های این مبارزه، اهمیت حیاتی پیدا می‌کند. اگر جریان‌های سیاسی طرفدار دموکراسی بتوانند خواست‌های اساسی شهروندی برابر را در مقیاس واقعاً توده‌ای به میان مردم بکشاند و با خواست‌های بی‌واسطهٔ مردم پیوند بزنند و به هدف روشن و بی‌ابهام اکثریت مردم ایران تبدیل کنند، به جرأت می‌توان گفت که بنیاد لازم (هرچند، نه کافی) برای پا گرفتن دموکراسی در کشور ما فراهم آمده است و شکستن آن کار آسانی نخواهد بود.